گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید وحید حجازی‌زاده از شهدای هوافضای سپاه در جنگ تحمیلی ۱۲روزه

«شهادت» پاداش ۳۰سال خدمت آقاوحید در آستانه بازنشستگی بود

علیرضا محمدی

شهید حجازی‌زاده فقط شش‌ماه مانده بود تا بازنشسته شود. به گفته اعظم توکلی، همسر شهید او بعد از ۳۰سال خدمت در سپاه، وقتی به ماه‌های آخر رسیده بود، سعی می‌کرد هر آنچه می‌دانست را به نیروهای جوان‌تر یاد بدهد تا با خیال راحت کارها را واگذار کند و بازنشسته شود. اما قسمت این بود، پیش از رسیدن به موعد مقرر با شهادت سپاه را ترک کند و نامش را در قافله سرخ اباعبدالله الحسین(ع) به ثبت برساند. آقا وحید یکی از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲روزه است که در مصاف با شقی‌ترین دشمنان اسلام شهید شد و خدمت ۳۰ساله‌اش را در مقام یک شهید به اتمام رساند.

چطور همسفر زندگی یک شهید شدید؟ زمان ازدواج‌تان ایشان عضو سپاه بودند؟

آشنایی و ازدواج ما کاملاً سنتی بود. سال ۷۹ درحالی که من ۲۰ساله و همسرم ۲۱ساله بود، به واسطه یکی از آشناها که عروس خانواده ایشان بودند، ما به هم معرفی شدیم. همان زمان شهید حجازی‌زاده باوجود سن کم‌شان، حدود چهار سالی بود به عضویت سپاه درآمده و به همین نسبت خیلی هم پخته‌تر از سن‌شان بودند. همان اوایل آشنایی وقتی می‌خواستیم با هم صحبت کنیم و در مورد ملاک‌مان حرف بزنیم، در نظر من پختگی ایشان یک امتیاز ویژه محسوب می‌شد و در دلم احساس کردم، می‌توانم روی ایشان به عنوان یک همسر و تکیه‌گاه حساب کنم. یک نکته‌ای که در زندگی شهید حجازی‌زاده پررنگ بود، این بود که چون ایشان از یک خانواده فرهنگی بودند و هم پدر و هم مادروخواهرشان در آموزش‌وپرروش کار می‌کردند، تربیت فرهنگی در اخلاق و زندگی ایشان نمود زیادی داشت. در عین حال یک خانواده مذهبی داشتند. خصوصاً مادرشان که خیلی روی تربیت اخلاقی و دینی فرزندانش کار کرده بود. خلاصه که ایشان چه از لحاظ فردی و چه از لحاظ خانوادگی، معیارهایی که من مد نظر داشتم را دارا بودند.

به عنوان یک همسر، همراهی لازم را در خانه با شما داشتند؟

ایشان خیلی آدم منظمی بود و این نظم در زندگی‌شان مشهود بود. در مورد خانواده و من که همسرشان بودم از خود گذشتگی زیادی داشت. خصوصاً در مورد من و فرزندان‌مان، به عنوان یک پدر فداکاری داشت. تا آنجا که می‌توانست سعی می‌کرد پشتیبان ما باشد. همچنین خیلی هم به کارش علاقه داشت و تا حد توان وظایف کاری‌اش را به نحواحسن انجام می‌داد. به طور کلی می‌توانم بگویم مسئولیت‌پذیر بود و حتی خارج از وظیفه چه در خانه و چه در محل کار، تلاش زیادی می‌کرد.

ماحصل زندگی شما با همسرتان چند فرزند است؟

ما دو فرزند داریم. دخترم مرداد ۸۳ به دنیا آمد و الان در رشته مهندسی کامپیوتر تحصیل می‌کند و پسرم هم متولد آذر ۹۳ است. بچه‌ها خیلی رابطه عاطفی عمیقی با پدرشان داشتند. با اینکه آقا وحید، مشغله کاری زیادی داشت، ولی تا آنجا که می‌توانست برای بچه‌ها وقت می‌گذاشت. فقط شش‌ماه مانده بود تا بازنشسته شود و این اواخر به جهت تعهد کاری که داشت، سعی می‌کرد به نیروهای جوان‌تر وظایفی که برعهده خودش بود را یاد بدهد و به این ترتیب وقتی بازنشسته شد، کارها روی زمین نماند. لذا این اواخر، کارهایش زیادتر شده بود. اما باوجود همه این مشغله‌ها، برای بچه‌ها و خصوصاً آینده آنها واقعاً برنامه‌ریزی می‌کرد و وقت می‌گذاشت. به عنوان نمونه درحالی که دخترم هنوز سال اول مقطع کارشناسی درس می‌خواند، آقاوحید تحقیق کرده بود که برای کارشناسی ارشد چه رشته‌ای برای او مناسب است تا برای آینده‌اش خوب باشد. یعنی از چند سال قبل برای ارشد دخترمان هم برنامه‌ریزی کرده بود. در خصوص دیگر مسائل مثل تفریح یا بیرون رفتن و دور هم بودن هم شهید تا می‌توانست برای بچه‌ها وقت می‌گذاشت. خودش هم روحیات خاصی داشت و سعی می‌کرد بچه‌ها را درک کند و طبق روحیات و مقطع سنی آنها با بچه‌ها برخورد داشته باشد. لذا دو فرزندمان خیلی رابطه عاطفی عمیقی با آقاوحید داشتند. بعد از شهادت پدرشان، دخترم چون سن بیشتری دارد، درک بهتری از شهادت پدر پیدا کرده‌است. اما پسرم هنوز بعضی از مسائل را متوجه نمی‌شود.

شما چطور شهادت پدرشان را برای آنها تبیین کردید؟

دخترم با توجه به مقطع سنی‌اش(۲۲ ساله) دلتنگی بیشتری نسبت به بابا نشان می‌دهد و برایش کلیپ درست می‌کند و این کلیپ‌های زیبا را درصفحه‌ای که در فضای مجازی دارد، انتشار می‌دهد. چون در سن جوانی و فهم قرار دارد؛ متوجه است شهید حاضر است و نشانه‌های بودن بابا را درک می‌کند. حتی دوستانش به دخترم می‌گویند؛ برای مشکلات‌مان به پدرت متوسل شدیم و شهید هم پاسخ‌مان را داد. پسرم الان ۱۲ سال دارد و هنوز جا دارد تا بتواند درک بهتری از شرایط پیدا کند. اما من به آنها می‌گویم اگر قبل از این، پدرتان به دلیل مشغله‌هایی که داشت، گاهی در خانه نبود. اکنون او دوش به دوش ما همه جا هست و فقط او را نمی‌بینیم. در واقع سعی می‌کنم این حضور شهید را برای آنها توصیف کنم و هیچ‌وقت نخواستم بچه‌ها را پیش مشاور ببرم. چراکه به نظرم به عنوان یک مادر بهتر می‌توانم این شرایط را برای آنها تبیین کنم و مشاورشان باشم. هرچند که هنوز هم معتقدم بهترین مشاور آنها پدرشان بود.

از تربیت بچه‌ها یا نوع برخورد شما و شهید به عنوان والدین‌شان بگویید. چه فضایی در خانه شما وجود داشت؟

شهید حجازی‌زاده چون مشغله‌های کاری بسیاری داشت، به من در مدیریت خانه اختیار زیادی می‌داد. ولی من دوست داشتم، پدر بچه‌ها به عنوان ستون زندگی و خانواده مطرح باشد. هرچند خودم می‌توانستم مسائل را مدیریت کنم، ولی مهم این بود ایشان به عنوان پدر، ستون خانه باشد. از طرف دیگر در خانه ما یک علاقه و احترام متقابلی بود. شهید خیلی به من احترام می‌گذاشت و بچه‌ها هم از احترام ایشان، یاد می‌گرفتند. خودم هم که عرض کردم، دوست داشتم نقش پدری آقاوحید در خانه پررنگ باشد. لذا ما همدیگر را پوشش می‌دادیم و از سوی دیگر سعی می‌کردیم، بچه‌ها را با عشق و علاقه متوجه مسائل کنیم نه اینکه با تحکم به آنها چیزی یاد بدهیم. یعنی بچه‌ها به صورت عملی از ما یاد بگیرند نه فقط در زبان و نصیحت. جو مثبتی که در خانه بود، باعث شده بود بچه‌ها خیلی پدرشان را دوست داشته باشند. این اواخر که شهید شیفت می‌ماند، بچه‌ها در خانه دلتنگش می‌شدند و می‌گفتند کاش امروز بابا خانه بود.

> شهید حجازی‌زاده زمان کمی تا بازنشستگی داشت و نمی‌خواست در نبود ایشان، کاری روی زمین بماند. لذا در ماه‌های آخر، زیاد در محل کارش می‌ماند تا به نفراتی که قرار بود جای ایشان را بگیرند، فوت‌وفن کار را یاد بدهد. در واقع می‌خواست خیالش از بابت کارش بعد از بازنشستگی راحت باشد

از تعهد کاری شهید گفتید، چه نگاهی به انجام وظیفه‌شان به عنوان یک نظامی داشتند؟

شهید حجازی‌زاده زمان کمی تا بازنشستگی داشت ک شهادت نصیبش شد. او نمی‌خواست در نبود ایشان، کاری روی زمین بماند. لذا در ماه‌های آخر، زیاد در محل کارش می‌ماند تا به نفراتی که قرار بود جای ایشان را بگیرند، فوت‌وفن کار را یاد بدهد. در واقع می‌خواست خیالش از بابت کارش بعد از بازنشستگی راحت باشد. در سال‌های قبل هم از زبان همکارانش می‌شنیدیم که می‌گفتند؛ آقای حجازی‌زاده به نوعی «آچار فرانسه» است. خیلی از کارها را ایشان راه می‌انداخت. اگر کاری از دستش برمی‌آمد حتی اگر فراتر از وظایفش بود، دریغ نمی‌کرد. در عملیات وعده صادق ۱، ۲ و۳ و همین‌طور جنگ تحمیلی ۱۲روزه، همسرم تمام وقت در محل کارش بود تا کارها پیش برود. تا لحظه آخر می‌ماند و وجدان کاری زیادی داشت.

شهادت‌شان در چندمین روز از جنگ تحمیلی ۱۲روزه بود؟

روز پنجم جنگ تحمیلی ۱۲روزه، یعنی ۲۷خرداد ساعت بین ۴ و ۵ ایشان به شهادت رسیدند. بار آخر که شهید در خانه بود، ما را برای جشن عید غدیر دعوت کرده بودند. شب قبلش هم ایشان شیفت بود. وقتی ساعت ۲عصر به خانه آمد و خیلی خسته بود. اصلاً ما خبر نداشتیم جشن دعوتیم. گفتند محل کار برای جشن ما را دعوت کرده‌اند. گفتم شما دیشب نخوابیدی، خسته هستی. بچه‌ها هم که خبر ندارند جشن دعوتیم. گفت نه بچه‌ها گناه دارند. برویم تا بلکه کمی آنجا سرگرم شوند. خلاصه برای جشن رفتیم و خیلی هم خوش گذشت. ساعت ۱۲:۳۰ شب برگشتیم خانه. شهید خیلی خسته بود. به بچه‌ها گفتم نسبت به شب‌های دیگر زودتر بخوابیم تا پدرتان استراحت کند. اما هنوز چشم‌های مان گرم نشده بود که ساعت حوالی یک بامداد زنگ آیفون را زدند. یکی از همسایه‌ها بود که همسرشان با آقاوحید همکار بودند. ایشان گفتند از محل کار زنگ زدند و همسرم به آنجا رفت. به شما زنگ نزدند؟ شهید گفت نه به من چیزی نگفتند. بعد سریع حاضر شد که برود. من گفتم به شما که زنگ نزدند. استراحت کن فردا می‌روی. اما ایشان با همان تعهد کاری که داشت گفت نه باید حتماً بروم. آخرین صحنه‌ای که از ایشان در ذهنم مانده، این است که چراغ را روشن نکرد و در همان نیمه‌تاریکی حاضر شد و بدون اینکه چیزی بردارد، نه وسیله‌ای نه موبایلی، سریع حاضر شد و حتی دکمه بالای لباسش را جلوی در بست و رفت. بعد از خداحافظی همسرم، ما همینطور مات مانده بودیم که چه اتفاقی افتاده است. جمعه شب خود آقاوحید زنگ زد و در روزهای بعد هم تماس‌هایی داشت. اما خیلی کوتاه حرف می‌زد. در همین حد که از سلامتی‌اش خبر می‌داد و احوال‌پرسی می‌کرد. اما روز شنبه که زنگ زده بود به من گفت: خانم حلالم کنید. وقتی این حرف را زد، بند وجودم از هم باز شد. به این فکر کردم که مگر چه شده که کار به حلالیت رسیده است. شهید همیشه خود را مقاوم نشان می‌داد. اما آن روز با گفتن این حرف، مشخص بود حتماً خبرهایی هست. بعد هم گفت اگر در زندگی چیزی یا مشکلی بوده و جایی کم گذاشتم، همه اینها را حلال کن. من هر کاری کردم‌و ثوابی داشتم، می‌گویم نیمی از این ثواب را به پای شما بنویسند. چون همه این سال‌ها دوشادوش من بودی... اینقدر که ایشان قدردان خانواده بود و من به همچنین مردی افتخار می‌کنم. این همه سختی را برای ما کشید و آخرش اینطور قدردانی کرد.

مزار شهید حجازی‌زاده با عکسی که خودش انتخاب کرده بود

چطور از شهادت ایشان مطلع شدید؟

بعد از شهادت آقاوحید، من درگیر کارهای ثبت‌نام مدرسه پسرم بودم که یکی از دوستان همسرم زنگ زد و سراغ‌شان را گرفت وگفت آخرین بار چه زمانی با آقا وحید صحبت کردید؟ چون نمی‌خواستم به لحاظ حفاظتی خیلی پشت تلفن توضیح بدهم، فقط گفتم تازگی ایشان تماس گرفته بود و حالش خوب است. برگشتم خانه. ظهر دوباره همان آقا که شماره من را از همسرش گرفته بود به من زنگ زد و پیگیر آقا وحید شد. من خیلی ناراحت شدم که چرا اینقدر ایشان پیگیری می‌کنند. آن روزها با نگاه کردن به آسمان و موشک‌هایی که از سوی رزمندگان به سمت سرزمین‌های اشغالی می‌رفت، دلگرم بودیم که اینها کارشان را انجام می‌دهند و به دشمن پاسخ می‌دهند. من فقط به بچه‌ها می‌گفتم، ذکر بگویید و برای رزمنده‌ها دعا کنید. اینطوری آرام‌شان می‌کردم. حتی گاهی مواقع که بمباران شدید بود، پنجره را می‌بستم و خودم را در آشپزخانه سرگرم می‌کردم. دو روزی بود که از آقا وحید خبر نداشتم ولی می‌گفتم به خاطر شرایط جنگی نمی‌تواند زنگ بزند. اصلاً باور نداشتم، اتفاقی برای ایشان بیفتد. اما در واقع سه‌شنبه که ایشان به شهادت رسیده بود جمعی از همکاران‌شان فهمیده بودند. حتی به خانواده‌های‌شان گفته بودند. ولی ما خبر نداشتیم. در محله اولین شهید جنگ ۱۲روزه همسرم بود و به همین خاطر خبر شهادت ایشان در میان دوستانش پیچیده بود. نهایتاً دو روز بعد از جاهای زیادی مثل سپاه ناحیه، منطقه، حاج آقای مسجد، همکارانش، همسایه‌ها، بسیج و... آمدند و خبر شهادت همسرم را دادند. در آن پنج روز جنگ و دو روز بعد از شهادتش که هیچ خبری از او نداشتم تا حالا نشده بود که ما این همه مدت از آقاوحید دور باشیم. نهایتاً مأموریت‌هایی که می‌رفت شش‌روز طول می‌کشید. حتی ایشان سفرهای زیارتی را هم همیشه با خانواده می‌رفت. فقط یکبار در قرعه‌کشی محل کار با یکی از دوستانش اسم‌شان برای پیاده‌روی اربعین درآمده بود که رفت‌وبرگشت کلاً شش‌روز طول کشید. اولین بار بود بدون ما به سفر رفته بود. همان سفر را هم نمی‌خواست برود. می‌گفت چون شما نرفتید من دلم راضی نیست تنهایی بروم. من گفتم سفر کربلا چیزی نیست که کسی به آن نه بگوید. باید حتماً بروی و ایشان هم قبول کرد و رفت. گذشت تا عید سال ۱۴۰۴ یعنی دو ماه قبل از شهادت ما برای اولین بار خانوادگی زیارت قسمت‌مان شد و خدا را شکر رفتیم و شب‌های قدر حرم امیرالمومنین(ع) بودیم. مطمئنم شهید آنجا جواز شهادتش را در حرم مولا امیرالمؤمنین، علی(ع) گرفت و اندکی بعد شهید شد.

یک عکس از شهید حجازی‌زاده با پیراهنی قرمز وجود دارد که گویا داستانی برای خودش دارد، قضیه این عکس چیست؟

یک سال عید برای ۱۳به‌در به منطقه‌ای رفته بودیم که این عکس آنجا گرفته شد. خود آقاوحید وقتی عکس را دید گفت این تصویر باب کار شهادت است. بعد از شهادت ایشان، وقتی می‌خواستیم یک عکس برای قابی که در مزار ایشان است قرار دهیم، دنبال عکس‌های شهید گشتیم. اما هرچه سعی کردیم، غیر از این عکس میسر نشد تا برای این قاب انتخاب کنیم. انگار همانطور که شهید خواسته بود، هیچ‌عکس دیگری باب شهادت ایشان نبود. بعدها هم هر بار که خواستیم عکس دیگری را بگذاریم، مشکلی پیش آمد و میسر نشد. هنوز هم این عکس در قاب مزار ایشان قرار دارد.

شهید حجازی‌زاده و دو فرزندش

جدول

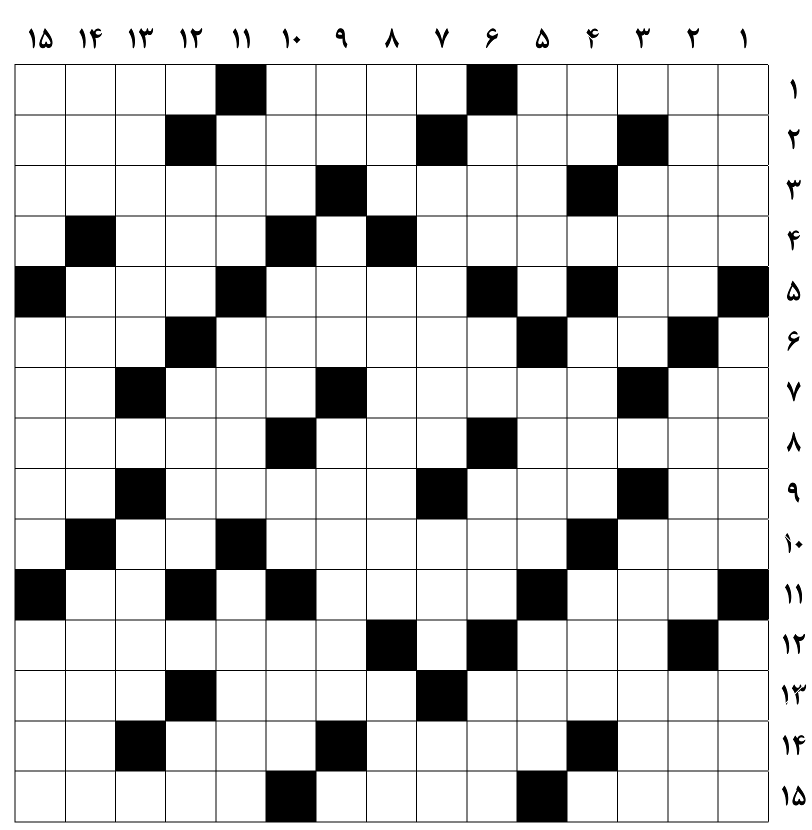

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۹۴

از راست به چپ

■ ۱- مشهورترین شاعر ایتالیایی- آلودگی صوتی- تکیه‌گاه ■ ۲- وصف توخالی- از تعجب هم در می‌آورند- اترار- خیس آذری ■ ۳- انعکاس صدا- وسط و بین- عنصر شیمیایی به کار رفته در لامپ‌های روشنایی ■ ۴- دستگیری متهم- کشک ■ ۵- همسایه تهران- گروه مجهز- دخان ■ ۶- رود فرانسوی- دعا- ملین ■ ۷- پول ژاپن- ساز زهی کوبه‌ای- نقره- ضمیر غایب ■ ۸- شهری در استان هرمزگان- عضو بی‌حس- فقیر و ندار ■ ۹- درخت زبان گنجشک- خبری را با صدای بلند گفتن- باور قلبی- ردیف بافتنی ■ ۱۰- سوره‌ای در قرآن- وکیلی که دادگاه خود برای متهم انتخاب می‌کند- با تاب خود روزآفرین می‌شود ■ ۱۱- از قبایل عرب جاهلی- تفریق- مادر تازی ■ ۱۲- تنه درخت- لباس رزم رستم ■ ۱۳- شروع ورزشی- پارچه ابریشمی- گناه ■ ۱۴- بندری تاریخی و زیبا در جنوب ایران- جودوی چینی- ملیت چخوف- وارونه سو ■ ۱۵- واحد ورزش مشتزنی- کیسه کاغذی نامه- بهت

از بالا به پایین

■ ۱- چهارپایان- بوزینه- عصای سالمندان ■ ۲- عقیده‌ها و اندیشه‌ها- فیلمی از رسول ملاقلی پور- مجلس اعیان ■ ۳- مهره شطرنج- کاشف اشعه ایکس ■ ۴- آتش روستایی- بافنده- خانه ■ ۵- وزیر فرعون- گیاه- چیدن محصول ■ ۶- گاوآهن- همراه پت- درس کشیدنی- جنگ‌افزار ورزشی ■ ۷- الکل حاصل از تخمیر مواد قندی- شهری در استان فارس- حرف روسی ■ ۸- سنگینی چیزی- معادل فارسی انرژی- آلت بافندگی ■ ۹- مساوی- جدول محاسبات نجومی- بزرگ‌ترین قسمت معده نشخوارکنندگان ■ ۱۰- بدمنظر- نگهبانی- شراب- از حیوانات درنده ■ ۱۱- لقبی اشرافی در اروپا- نوعی خودرو- ترشح و نشت ■ ۱۲- غبار- پرنده سخنگو- نگهبان گله ■ ۱۳- پایتخت ساسانیان- سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد ■ ۱۴- قطع سینمایی- کمد کشویی- نفت سیاه ■ ۱۵- خودی- مستمری و حقوق ماهانه- نوه اردشیر بابکان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳			۸			۲	۱	
			۱				۷	۵
۷			۳					
۹				۱		۸		
		۴				۱		
							۴	۷
	۳				۹			
						۵		۸
۸	۷	۵			۳			

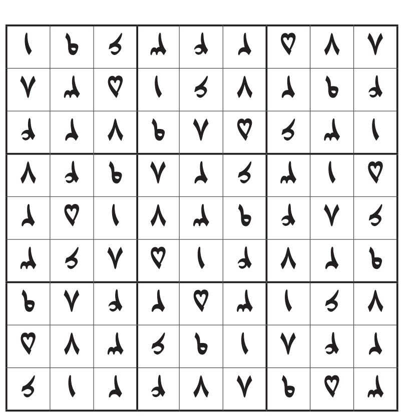

جدول کلمات متقاطع
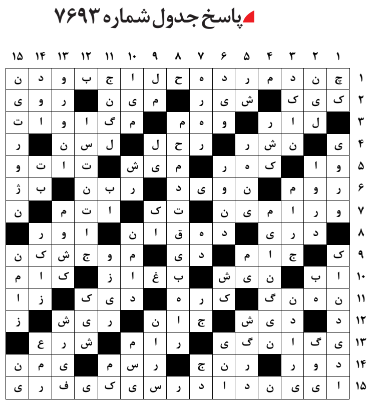
پاسخ جدول شماره ۷۶۹۳